

- مبارزه با خوانین**

زمان بازگشت ایشان به میبد همزمان با دوران حکومت رضاخان و تسلط خوانین در مناطق مختلف بود. ایشان از همان مقطع و در سنین جوانی به مبارزه با ظلم خوانین و دفاع از حقوق مردم پرداخت. بدون ملاحظه قدرت خوانین و پشتیبانی حکومت از آنان، به‌صراحت و در مجالس عمومی در برابر رفتارهای خلاف شرع آنها و حقوق مردم موضع می‌گرفت و به آنها تذکر می‌داد و هیچ ترس و ابایی از این حرکت نداشت. نقل است، شبی خوانین ایشان را به مجلس روضه‌خوانی خود دعوت می‌کنند تا با حضور ایشان در آن مجلس، هم چهره وی را به‌عنوان مخالف خود، در دیده مردم تعدیل کنند و هم زمینه ابراز مخالفت ایشان با خود را کمرنگ کنند؛ ایشان در آن مجلس نیز ضمن برشمردن کارهای خلاف شرع حکومت و خوانین، آنها را نصیحت و در رفتار و عمل به آنان بی‌اعتنایی می‌کنند.

آن بزرگوار بسیاری از قوانین را برخلاف قوانین حکومت و خوانین، بر اساس قوانین اسلامی در منطقه پیاده می‌نمود. خوانین که از گسترش نفوذ ایشان در میان مردم و به خطر افتادن موقعیت و منافع خود می‌ترسیدند، به‌شیوه‌های مختلف سعی در کنترل ایشان داشتند تا جایی که تصمیم گرفتند، ایشان را از میبد به شهر دیگری بفرستند؛ اما با شجاعتی کم‌نظیر و قاطعانه در مقابل زیاده‌خواهی و ظلم آنها ایستادگی کرد و ذره‌ای در دفاع از حقوق مردم کوتاه نیامد و گفت: من وظیفه دارم، همین جا بمانم تا ظلم این خوانین را از سر مردم کوتاه کنم.

- مبارزه با بهائیت و قلع و قمع کردن آنها**

آیت‌الله اعرافیرحمه‌الله علاوه بر مبارزه با خوانین و حکومت طاغوت، نسبت به فعالیت جریان‌های ضد اسلامی خصوصاً بهائی‌ها که در منطقه میبد و اردکان ساکن بودند و مورد حمایت حکومت بودند نیز، غافل نبود و ضمن پیگیری نحوه فعالیت آنها به مقابله با آنها می‌پرداخت.

هدف اصلی فعالیت آنها تضعیف مالی و اعتقادی مسلمانان بود. از یک طرف می‌کوشیدند، با رواج ربّا در بین مسلمانان و تملک زمین‌های‌شان، آنها را از نظر مالی تضعیف و بر آنها مسلط شوند و از سوی دیگر، با ترویج بی‌پندوباری، اعتقادات دینی آنها را کمرنگ کنند.

آیت‌الله اعرافی به خطر این جریان کاملاً واقف بود. تنها راه را برخورد ارباب‌آمیز و در نهایت بیرون راندن آنها از منطقه می‌دانست؛ از این‌رو دنبال فرصت مناسبی بود تا اینکه روزی تعدادی از بهایی‌ها، یکی از جوانان مسلمان را به‌دلیل واهی کتک زدن. ایشان از مسجد درحالی‌که تحت‌الحکک انداخته بود، با جمعیت زیادی در سمت محله بهایی‌نشین حرکت کردند. بهایی‌ها به‌محض اطلاع، قبل از آنکه مردم به آنجا برسند، با رها کردن خانه و زندگی به شهرها و روستاهای مجاور متواری شدند. آیت‌الله اعرافی بعد از آن، فرصت را غنیمت شمرده و به سمت اردکان حرکت کردند و با همراهی آیت‌الله خاتمیرحمته‌الله و عده‌ای از مردم اردکان، به سمت محلات بهایی‌نشین حرکت کردند و آنان نیز با مشاهده اوضاع پا به فرار گذاشتند. در نهایت با این اقدام شجاعانه و مناسب ایشان، شر و خطر بهایی‌ها برای همیشه از مردم منطقه رفع گردید.

- مبارزه با رژیم پهلوی**

آیت‌الله اعرافی حکومت پهلوی را نامشروع می‌دانست و معتقد بود، مخالفت با حکومت نامشروع پهلوی واجب است؛

لذا در جریان مبارزه مردم علیه رژیم ستم‌شاهی پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی، پیشوایی مردم میبد را عهده‌دار بود. در نماز جمعه‌ها و منبرها و همچنین با صدور اعلامیه، به افشاکرّی علیه رژیم پهلوی می‌پرداخت و به‌همین دلیل چندبار دستگیر شد و به ساواک انتقال یافت. وی در راهپیمایی‌ها و تظاهرات علیه شاه، پیشاپیش همه حرکت می‌کرد و هراسی به دل راه نمی‌داد. مخالفت و مبارزه این عالم ربانی با رژیم طاغوت چند ویژگی ممتازی داشت که عبارت‌از:

الف:مخالفت با همه امور حکومت

از آنجایی که وی اصل حکومت را نامشروع می‌دانست؛ لذا با همه امور و فعالیت‌های حکومت مخالف بود؛ زیرا آن را منتسب به حکومت نامشروع می‌دانست؛ از این‌رو حتی حاضر نشد، برای فرزندانش شناسنامه بگیرد و یا با همه ارزشی که برای علم قابل بود، حاضر نشد آنان را به مدرسه دولتی بفرستد؛ زیرا معتقد بود که تعلیم و تربیت حکومت غربی و به‌دور از فرهنگ اسلامی است و فرستادن فرزندان به مدرسه را نوعی به رسمیت نشناختن حکومت به حساب می‌آورد.

ب:شجاعت در بیان مخالفت
ایشان بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای بر ضد اعمال خلاف شرع و حقوق مردم در دستگاه‌های حکومتی و شخص شاه آن هم در مجالس عمومی و پشت بلندگو موضع می‌گرفت و به شخص شاه با بردن نام او تذکر می‌داد؛ این درحالی بود که آن زمان کمتر مخالفی شهامت ابراز مخالفت داشت با به خود اجازه می‌داد، در یک مجلس عمومی سخنی که نشانه مخالفت با شاه و حکومت است، بر زبان جاری کند؛ چه برسد به اینکه نام شخص شاه را ببرد.

- حمایت و اطاعت از امام خمینی**

ایشان سال‌ها قبل از شروع نهضت اسلامی به رهبری امام راحلرحمته‌الله، علم مخالفت با رژیم را به دوش گرفته بود و در منطقه به‌عنوان مخالف و مبارز شناخته می‌شد و مورد توجه و نظارت دستگاه‌های حکومتی بود. از ضمن اعلام حمایت از امام، مردم را نیز به حمایت و اطاعت از ایشان فراخواند و با وجود سابقه فعالیت مبارزاتیش، سخنان و رفتار امامرحمته‌الله را مبنای فعالیت مبارزاتی خود قرار داد؛ چراکه معتقد بود، ایشان نایب امام زمانرحمته‌الله است و حکم ایشان، حکم خدا و امام زمانرحمته‌الله و اطاعت از ایشان واجب است. در آغاز نهضت ایشان با صراحت و شجاعت کم‌نظیرش در مجالس عمومی نام امامرحمته‌الله را می‌برد و اطلاعیه ایشان را برای مردم قرائت می‌کرد و خود را تابع نظرات خاص حضرت امام می‌دانست.

- بوسه بر نامه حضرت امام**

آن فقیه وارسته در طول فعالیت‌های مبارزاتی وقتی به نقطه کور و مبهمی می‌رسید، با نوشتن نامه‌ای از حضرت امام خمینیرحمته‌الله کسب تکلیف می‌کرد. وی نامه‌ای می‌نوشت و از طریق یکی از معتمدین از طریق کویت به نجف خدمت حضرت امام ارسال می‌کرد. وقت جواب نامه را می‌آوردند، ایشان در حالی که اشک شوق می‌ریخت، نامه را باز می‌کرد و می‌بوسید و بعد، آنچه را که امام فرموده بودند، بدون کم و زیاد عمل می‌کرد.

- من مقلد آیت‌الله‌العظمی خمینی هستم**

آیت‌الله محمدابراهیم اعرافیرحمته‌الله از جمله شخصیت انقلابی و شجاعی بود که از هیچ مقامی هراس به دل راه نمی‌داد و صریحاً از امام طرفداری می‌کرد. زمانی در یزد مأموران ساواک افرادی را که مقلد حضرت امامرحمته‌الله بودند، سخت اذیت می‌کرد. روزی دو نفر از طلاب مقلد امام به منزل ایشان آمده و گفتند: مأموران از ما پرسیدند: مقلد کی هستی؟ گفتیم: مقلد آقای خمینی؛ حالا می‌خواهند ما را دستگیر کنند. ایشان گفت: از من هم بپرسند، می‌گویم: مقلد آیت‌الله‌العظمی خمینی هستم؛ مگر ما عزیزتر از موسی‌بن جعفررحمته‌الله هستیم؟ پایش بیفتد، زندان هم



فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی آیت‌الله حاج شیخ محمدابراهیم اعرافی

بنده فهمیدم که نظر آیت‌الله صدوقی این است که مردم پراکنده نشوند.

شهید صدوقی، شهید پاک‌نژاد را به ساواک فرستاد. عده‌ای از مردم یزد هم، در مسجد حظیره(روضه محمدیه) تحصن کردند. عده‌ای هم در اطراف ساواک، تجمع کردند که اگر خواستند، ایشان را به تهران منتقل کنند، اطراف جاده را محاصره کنند و مانع شوند. ساواک گفته بود، شرط آزادی ایشان این است که مردم دست از تجمعات خود بردارند؛ ولی شهید صدوقی گفته بود: مردم را نمی‌شود متفرق کرد.

بالاخره تلاش‌های بسیار زیاد شهید صدوقی و پافشاری مردم، ساواک را مجبور به آزادی ایشان کرد. دستگیری ایشان ساعت ۲ بعد از ظهر بود و آزادیش ساعت ۹ شب. هنگام آزادی جمعیت عظیمی که در مسیر تجمع کرده بودند، ایشان را تا مسجد کنار منزلشان همراهی کردند. ایشان همان لحظه بالای منبر رفت و صحبت کرد و دل‌های مردم با شنیدن صدای ایشان آرام گرفت.

- به ساواکی گفتم نامه‌امام خمینیرحمته‌الله را ببوس**

در طول چند ساعتی که در ساواک بود، ماجراهایی شنیدنی واقع شده بود که بعداً خود ایشان برای ما تعریف کرد. می‌گفت: در راه که می‌رفتم، من دست به جیب بزم که قرآن جیبی‌ام را بیرون بیاورم و بخوانم. همین که دست به جیب بزم، آن‌ها ترسیدند و اسلحه‌ها را تا نزدیک صورتم آوردند. گفتم: نترسید! سلاح ما از نوع سلاح شما نیست. سلاح ما قرآن است. وقتی وارد ساواک شدم، ابتدا شمشیر مرا گرفتند. بعد پرونده مرا آوردند و اسناد مربوط به مرا قرائت کردند. از جمله مطالبی که در پرونده آمده بود، این بود که شما علیه دولت قیام مسلحانه کرده‌اید. بعد قرآن مرا گرفتند و



به رئیس ساواک دادند. به او گفتم قرآن را ببوس. بوسید! بعد آن رو ورق زد. اعلامیه امام لای قرآن بود. رئیس ساواک گفت: این اوراق ضاله در اینجاچه می‌کند؟ گفتم: این هم از قرآن است. این لب قرآن است. حکم خداست. اگر مؤمن هستی، این راهم ببوس. بالاخره آن‌قدر در مورد اطلاعیه امام گفتم تا او را مجبور کردم که آن را هم ببوسد. بعد مقداری آن‌ها را نصیحت کردم. در مورد تقوا و قیامت برای آن‌ها گفتم و چه خوب شد که مرا به آن جا بردند؛ چون کمتر روحانی به آنجاها می‌رفت و لازم بود، این مسائل به گوش آنها برسد. به آنها گفتم: انقلاب بالاخره پیروز می‌شود. شماها هم بیایید، با ما همراهی کنید تا زودتر پیروز شود. به شاه هم بگویید، دست از این کارها بردارد و توبه کند. تازه اگر امام توبه‌اش را قبول کند؛ وگرنه باید قصاص شود. رئیس ساواک گفت: به مردم بگویید: «درد بر خمینی» بگویند؛ ولی «مرگ بر شاه» نگویند. گفتم: «درد بر خمینی»، لازم‌اش «مرگ بر شاه» است. وقتی می‌خواستند مرا آزاد کنند، گفتند: اگر می‌خواهید بروید، بروید. از منزل آقای صدوقی برای شما ماشین آورده‌اند. گفتم: شمشیر ما چه شد؟ گفتند: شمشیرتان باید اینجا باشد. گفتم باشد تا پدر شما را در بیاورد!

بعد از اینکه مردم ساواک را گرفتند، اولین چیزی که آوردند، شمشیر ایشان بود. شهید پاک‌نژاد شمشیر را آورد و به ایشان داد و با لب‌خند گفت: حاج‌اقا! راستی که این شمشیر در ساواک ماند تا پدر ساواک را درآورد.

(پارسای کوبر ص۱۴۹)

- غسل شهادت**

در تظاهرات مردمی علیه رژیم پهلوی که از منزل ایشان شروع می‌شد، بیرون می‌آمد و از اطرافیان و همراهان می‌پرسید: غسل شهادت کرده‌اید؟ این نشان می‌داد که خود غسل شهادت کرده‌اند و تا پای جان حاضرند، این راه را ادامه دهند و هر لحظه آماده جان‌فشانی هستند؛چراکه در راهپیمایی احتمال برخورد مأموران حکومتی وجود داشت و ایشان با این فرمایش، این روحیه را در بین مردم ترویج می‌کردند که تا پای جان نباید دست از مبارزه با رژیم برداشت و باید برای برقراری نظام اسلامی تلاش نمود.

- ن‌ان و ماست در ساواک**

آیت‌الله اعرافی از ابتدای طلبگی تا پایان عمر به‌شدت مراقب بود که غذایش حلال باشد. از استعمال اجناس و خوردن غذاهای خارجی و شبهه‌ناک به‌طور جدی پرهیز می‌کرد. روزی ایشان را در تظاهرات دستگیر

کرده و به ساواک بزد می‌برند. وقت غذا می‌شود و ایشان را دعوت به غذا خوردن می‌کنند. ایشان از خوردن آن غذاها اجتناب می‌کند و پولی از جیب خود درآورد و به یکی از پاسبان‌های آنجا می‌دهد که برای ایشان نان و ماست بگیرد. آن شخص با آن پول نان و ظرف ماستی تهیه می‌کند ایشان مقداری از آن را میل کرده و بقیه را به‌همان شخص می‌دهد که نان و ماست خریده بود و به او توصیه می‌کند که از غذای ساواک پرهیز کرده و از این نان و ماست بخورد.

- اقامه نمازجمعه واجب عینی است**

شهرستان میبد از جمله معدود شهرهایی بود که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، فریضه عبادی سیاسی نمازجمعه در آن برگزار می‌شد و پایه‌گذار آن حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمدابراهیم اعرافیرحمته‌الله بود. ایشان با بررسی متون و کتب استدلالی فقهی، به این نتیجه رسید که اقامه نمازجمعه واجب عینی است؛ لذا این فرصت را غنیمت شمرد و این سنت حسنه دینی را با توجه به نفوذ و جایگاهی که در بین مردم منطقه داشت، احیا نمود. برگزاری نمازجمعه، فرصت مناسبی برای تسبیح مردمی و نمایش قدرت عظیم سیاسی و معنوی آنان بود. او با این حرکت و شیوه خاصی که در آن داشت، هر هفته فرصت مناسب برای قدرت‌نمایی مردم و انقلابیون را فراهم می‌کرد. معمولاً هر هفته آن را در یکی از محلات برگزار می‌کرد و این روش، ضمن اینکه فرصت را برای حضور همه قشرهای مردم در همه محلات فراهم می‌کرد، پیام انقلاب را نیز به گوش همگان می‌رساند. خطبه‌های آتشین و صراحت در بیان موجب تشجیع مردم در پیمودن ادامه مسیر دینی و تضعیف حکومت طاغوت می‌شد. نکته جالب اینکه ایشان شمشیر به دست خطبه‌های نمازجمعه را ایراد می‌کرد و همین حالت، این پیام را برای حکومت داشت که هرچند امروز به اسلحه روز دسترسی نداریم؛ اما اگر روزی به آن دسترسی پیدا کنیم، مسلحانه به مقابله می‌پردازیم. نکته مهمتر اینکه در برخی هفته‌ها نمازجمعه را در میدان‌های مهم شهر و در مقابل مراکز انتظامی برگزار می‌کرد تا ضمن به رخ کشیدن قدرت مردمی، موجب تضعیف روحیه مأموران حکومتی نیز بشود. پس از اقامه نمازجمعه با حضور جمعیت نمازگزار، راهپیمایی برگزار می‌کرد که تا چند خیابان ادامه پیدا می‌کرد و مردم ضد رژیم و در حمایت از امام و انقلاب شعار سر می‌دادند. وی همچنین بعد از انقلاب طی حکمی از سوی حضرت امام رحمته‌الله به اامت جمعه میبد منصوب گردید و این فریضه عبادی سیاسی را هرچه باشکوه‌تر برگزار می‌کرد.

- سفر به تبعیدگاه‌ها و دلجویی از مبارزان تبعیدی**

این فقیه انقلابی و پارسا سال‌ها پیش از انقلاب معتقد بود که شاه باید برود و مملکت را فقیه جامع‌الشرایط که مصداق آن را امام خمینیرحمته‌الله می‌دانست، اداره کند؛ لذا از مبارزانی که مورد خشم حکومت طاغوت واقع می‌شدند، دلجویی می‌کرد و به تبعیدگاه‌های آنها می‌رفت و با عالمان تبعیدی ملاقات می‌کرد. به‌همین منظور همراه برخی روحانیان سفری به اناارک نائین که محل تبعید مرحوم آیت‌الله پسندیده برادر مکرم حضرت امام رحمته‌الله و گروهی دیگر از روحانیان بود، رفت. همچنین سفری به ایرانشهر داشت که تبعیدگاه قوام معظم رهبری و حجت‌الاسلام والمسلمین راشد یزدی بود. یکی از روحانیان می‌گوید: زمانی که رهبر انقلاب اسلامی در ایرانشهر تبعید بودند، آیت‌الله اعرافی با ماشین زیان شهید زاهدی مازندرانی، از میبد به ایرانشهر رفت و چند روزی آنجا ماند و به مقام معظم رهبری و آقای راشد گفت: بیایید از اینجا بیرون برویم. ماندن در اینجا قبول حکومت زوراست. فرزندش آیت‌الله علیرضا اعرافی در این‌باره می‌گوید: پس از رحلت ایشان در دیداری که بیت ایشان با رهبر انقلاب داشتند، حضرت آقا فرموده بودند: «مرحوم آقای اعرافی وقتی به ایرانشهر آمدند، به من گفتند: بلند شوید از اینجا برویم! گفتیم: ما در تبعیدیم، اگر از اینجا خارج شویم، درگیری می‌شود. گفتند: ما با آنها می‌جنگیم. من تعجب کردم که پیرومدی این‌گونه سخن بگوید و این چنین قوی‌القلب باشد. ایشان روحانی کم‌نظیر، روشن و حقیقتاً شجاع بودند و یک روحانی معمولی نبودند؛ چراکه رهبری می‌کردند. رفتار و گفتار ایشان برای ما درس‌آموز بود.»

- بگویند: آیت‌الله خامنه‌ای**

ایشان از همان دوران مبارزات برای مقام معظم رهبری احترام و تکریم ویژه‌ای قائل بود و با وجود دوری راه و نبود وسیله مناسب، به دیدار مقام معظم رهبری به ایرانشهر محل تبعید ایشان رفت و در انتخابات ریاست جمهوری نیز، قاطعانه از معظله حمایت می‌کرد. در جریان گردهمایی سراسری ائمه جمعه در قم و منزل آیت‌الله منتظری، مقام معظم رهبری که رئیس‌جمهور وقت بودند، به‌عنوان امام جمعه تهران سخنران کردند. بعد از پایان جلسه ایشان ناراحت بود و می‌گفت: چرا می‌گویند: حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای؟! باید بگویند: آیت‌الله خامنه‌ای! ایشان آیت‌الله است! این در حالی بود که آن زمان بحث قائم‌مقامی آقای منتظری مطرح بود؛ ولی ایشان کوچک‌ترین مطلبی درباره وی نگفت. تکریم و تجلیل ایشان بر بصیرت ایشان در مورد افراد دالالت دارد که با انتخاب رهبری به‌عنوان جانشین امام از سوی مجلس خبرگان، آشکار شد.

- عصای ابیمیی**

شاه دستور داده بود که در دفتر مدارس عکس شاه و فرح نصب شود و این دستور در تمامی مدارس کشور اجرا شده بود. روزی ایشان در حال عبور از کوچه دبستان شهیدیه، از پنجره دفتر که رو به کوچه بود، متوجه این عکس شد. همان موقع برگشتند و به دفتر مدرسه آمدند و با عصای دستشان آن‌قدر به قاب عکس زدند تا شیشه قاب خرد و عکس پاره شد و بر زمین افتاد؛ درحالی‌که آن زمان کسی که جرأت توهین به شاه یا عکس او را نداشت؛ ولی ایشان با شجاعت ذاتی خود، با دیدن عکس چنین برخورد کردند که مورد تعجب مدیر و معلمان مدرسه شده بود.

- فقیه ولایت‌مدار**

آیت‌الله اعرافیرحمته‌الله عالمی ولایتی و زمان‌شناس و مروج و مبلغ اندیشه‌های امام رحمته‌الله بود و مصداق کلام نورانی امام صادقعلیه‌السلام که فرمودند: «العالم برمانه لانهجیم علیه‌اللوایس» بود؛ لذا با زمان حرکت می‌کرد. این عالم واقعی با آن سن بالای خود، از نسل امروز جلوتر بود و مسائل دنیا را می‌فهمید و شگردهای دشمن زمانه‌اش را درک می‌کرد. مانند امام راحلرحمته‌الله فرزند زمان خود بود. جامعه و مردم را خوب می‌شناخت و به ظرفیت‌های موجود در جامعه‌ا گاهی داشت و نقش کلیدی در حمایت از امام و افکار و عقاید ایشان داشت. عاشق و مؤید امام بود و همچنین پس از امامرحمته‌الله، مؤید رهبر فرزانه انقلاب بود. هرگز از ولایت جدا نشد و ولایت را تقویت کرد و ولایت را رکنین اسلام می‌دانست.

تهیه و تنظیم: محمدتقی ادهم نژاد

اشتراک افق حوزه ۰۳۶-۰۲۵۳۲۹۰۵۳۶ ۰۴۵۰۹۱۹۶۹۱۴۴۵۰